

# تطور اندیشه‌ی خلافت

## بازبینی یک پژوهش

نورالله قیصری

عضو هیات علمی پژوهشکده امام خمینی (ره) و انقلاب اسلامی

### معرفی کتاب

آن گونه که از پیشگفتار کتاب برمی آید، «کتاب حاضر در اصل رساله‌ی دکتری نویسنده در رشته علوم سیاسی و با «گرایش فلسفه‌ی سیاسی» است. بنابراین پژوهشی است مطابق معیارهای علمی و متعهد به آن و با سایر آثار (کتاب‌ها) که مطلقاً فوق و سلیقه و معرفت و توان مؤلفان نوشته می‌شود، تفاوت دارد. لاف‌ها را لحاظ رعایت منتهای تحقیق علمی، بحث محتوایی آن، چیزی دیگر است.

کتاب مرکب از مقدمه و نه فصل با فهرست اعلام و کتابنامه است. در مقدمه، دلایل انتخاب موضوع «تحول مبانی مشروعیت خلافت از آغاز تا فروپاشی عباسیان» تشریح شده است. جان کلام این است که چنین پژوهشی ما را با پیشینه‌ی تاریخی‌مان در مورد اسلام آشنا می‌کند و دیگر اینکه «دغدغه‌های شخصی» مؤلف کتاب که ناشی از «وضعیت گذشته و حال مؤلف است»، انگیزه‌ی تالیف بوده است.

هدف پژوهش، «شرح پیدایش خلافت، مشروعیت آن و تطورات بعدی در چارچوب اندیشه، با زمینه قرار دادن ارتباط آن با امر واقع است. به تعبیر دیگر پژوهش حاضر درصدد آن است که پیدایش و تطورات خلافت را در قالب نظری و در بیکره زنده‌اش به کمک کلمات ترسیم نماید.» (ص ۳) و بر اساس این هدف و موضوع اصلی - سؤالات اصلی و فرضیات پژوهش این گونه طرح شده‌اند:

### -سؤالات:

۱ - «[آیا] مجموعه نظریات مرتبط با نهاد خلافت بر اساس طرح ثابت و پیشین بوده است؟»

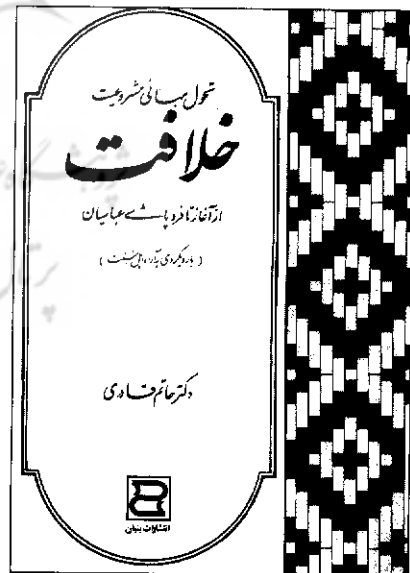
۲ - «[آیا] مشروعیت متکی بر نظریات خلافتی از گونه‌ی پیشین بوده است؟» (ص ۲)

### -فرضیات:

۱ - «مجموعه نظریات مرتبط با نهاد خلافت به طور مرتب تحت تأثیر شرایط متحول عینی شکل گرفته و دگرگون شدند. منظور از شرایط عینی در این‌جا مجموعه شرایط سیاسی - اقتصادی، نظامی و انسانی است.»

۲ - «رسالت این نظریات تعیین و تضمین مشروعیت خلافت است و لذا تحولات نظریات دربرگیرنده‌ی تحولات مشروعیت است. تحولات نظریات و طبعاً مشروعیت متکی بر آن زایش، خود وامدار جریانات بیرونی بود و لذا تاریخمند است.» (ص ۲)

در توضیح تاریخمند، بر ویژگی پسینی و نه پیشینی بودن نظریات خلافت نسبت به متن وقایع تأکید گذارده شده است. ویژگی «تاریخمند»ی در «ادبیات



○ تحول مبانی مشروعیت خلافت از آغاز تا فروپاشی عباسیان (با رویکردی به آراء اهل سنت)

○ حاتم قادری

○ انتشارات بنیان

○ ۱۳۷۵ ، ۲۸۲ صفحه ، ۲۰۰۰ نسخه

«نحوه استقرار قدرت»، یا «استقرار خلفا بر سریر قدرت» و در «انتقال قدرت» نشان داده شده است.

ادبیات اهل سنت در زمینه مشروعیت و خلافت، «مفهومی» نیستند و براساس وقایع اتفاقیه جامعه‌ی مسلمین صورت‌بندی شده‌اند. این صورت‌بندی‌ها، از مقوله‌ی پسینی است. آغاز این صورت‌بندی‌ها و گفت‌وگوهای نظری، به واقعه‌ی سقیفه که در آن عمل بر هر چیز اولویت داشت برمی‌گردد.

استقرار قدرت نیز، پدیده‌ای است «سیال» و سیالیت آن متأثر از «عملکرد اشخاص و محیط بیرونی» است. در این رابطه هم، نظریات بر امر واقع، متأخراند. انتقال قدرت نیز یا در درون یک مجموعه و یا در درون مجموعه‌ها، صورت می‌گیرد، که می‌توان از آن به سطوح خرد و کلان تعبیر نمود. دوران خلفای راشدین اهمیت نظری بیشتری در این خصوص دارد تا دوران اموی و عباسی، چرا که در این دوران اولاً اعمال قدرت، فرع بر استقرار قدرت است و ثانیاً الگوی اصلی انتقال قدرت در این دوره شکل می‌گیرد، حاصل سخن این‌گونه ارزیابی شده:

«حاصل سخن آنکه نظریات خلافتی نسبت به امر واقع، متأخر بودند و مشروعیت مندرج و مستند در این نظریات در هیچ‌یک از مراحل استقرار، تداوم و انتقال قدرت یکسان و یکنواخت نبود.»

در فصل اول، منابعی که پژوهش بر اساس داده‌های آنها، انجام شده است، دسته‌بندی و معرفی شده‌اند که در آن منابع کلاسیک و منابع معاصر اعم از فارسی و عربی در حوزه تاریخ، کلام، فقه و سیاست، حدیث و تراجم احوال، معرفی شده‌اند. از جمله دیگر منابع، مجموعه‌های داستانی است که در آن به مباحثی در باب خلفا و شیوه‌ی ملکداری آنان اشاره شده است.

در حوزه‌ی منابع غیرکلاسیک، منابع اصلی انگلیسی که عموماً توسط محققان و نویسندگان ایرانی و اسلام‌شناسان غربی تألیف شده‌اند، شناسایی و معرفی شده‌اند. همچنین به تألیفات در این زمینه، اشاره شده است.

فصل دوم به بحث درباب «ضرورت و مشروعیت حکومت» در اسلام پرداخته است. ضرورت حکومت در اسلام امری بدیهی تلقی شده است و به جز برخی از افراد همانند ابوبکر اصم و هشام نوحی و برخی فرق چون خوارج و هشامیه و معتزله، که در ضرورت حکومت، تشکیک کرده‌اند، سایرین بر ضرورت حکومت تأکید گذارده‌اند، یا

لااقل به نفی آن برنخاسته‌اند. حکومت از دیدگاه تشیع، در زمره‌ی اصول شرع و از دیدگاه اهل سنت در زمره‌ی «مصلح عامه» دانسته شده است که تصمیم‌گیری در باب آن به امت واگذار شده است. (ص ۴۴) از دیدگاه شیعه، ائمه (ع)، فی نفسه مشروع‌اند، و این مشروعیت به مقبولیت آنها، ارتباطی ندارد. لکن در دیدگاه اهل سنت از آنجا که امر حکومت از باب مصلح عامه دانسته شده و امت حق اظهار رأی و نظر دارند، مشروعیت با درجه‌ای از مقبولیت، در ارتباط است. به عبارتی «رضایت» مردم بر اساس الگوی خلفای راشدین در مشروعیت دخیل دانسته شده است. (ص ۴۶) به هر صورت، مشروعیت، در ارتباط با شریعت معنا پیدا می‌کند و با واژه‌ی legitimacy که مشروعیت ترجمه شده و به معنای قانونیت است، تفاوت دارد.

در فصل سوم با عنوان، واژه‌شناسی و ماهیت خلیفگی به بررسی واژه‌های «خلیفه» و «خلافت» در منابع اسلامی، چون قرآن پرداخته شده است. پیدایش واژه‌ی خلیفه مربوط به مباحثی است که بر سر اعزام سپاه اسامه در گرفت و استعمال آن توسط عمر در واقعه سقیفه. در بحث از ماهیت «خلافت» نویسنده از آثار اسلام‌شناسان غربی چون گیب، روزنتال، کرون و هیندز، ملوفیس، وات، لمبتون، گلذریهر، هاجسون، لایدوس و پطروشفسکی کمک می‌گیرد.

به پیدایش واژه‌های «امیرالمؤمنین» - که اولین بار توسط عمر به کار برده شد و بار معنایی آن و «خلیفه‌الله» که اولین بار توسط معاویه و در اشاره به خودش به کار رفت پرداخته شده است. در مورد عثمان نیز دیگران این واژه را در موارد معدودی به کار برده بودند. انگیزه‌هایی که خلفای اموی و مروان حاکمیت آنها در کاربرد این واژه داشتند نیز به بحث گرفته شده است. همچنین تطور استعمال این واژه در دوره‌ی عباسی بررسی شده است.

فصل چهارم، پنجم و ششم به بررسی استقرار و انتقال قدرت در دوران خلفای راشدین، حکام اموی و عباسی پرداخته شده است. در این فصول، نویسنده مطابق هدف تحقیق - سعی نموده است با تشریح وقایع تاریخی که پیرامون «خلافت» و تطور آن - رخ داده است، متن وقایع را به سخن وادارد، تا در جهت اثبات فرضیه تحقیق - شواهدی فراهم شود.

فصل هفتم با عنوان، نظریات خلافت و خلیفگی، در واقع نتیجه‌ی به سخن واداشتن متن وقایع فصول پیشین است. دوره‌ی خلفای راشدین با عنوان دوره‌ی «شکل‌گیری نظریات» نام گرفته است. در این ارتباط، واقعه‌ی سقیفه، نقطه‌ی آغاز است (ص ۱۵۹). عناصر اصلی شکل‌بندی نظریه خلافت در این دوره تثبیت می‌شود که «قریشی بودن خلیفه» از اهم آنها است. بخشی از نظریه‌پردازی‌ها، پیرامون همین عنصر است. از عناصر دیگر، نحوه‌ی انتخاب

## از دیدگاه شیعه ائمه (ع)، فی نفسه مشروع‌اند، و این مشروعیت به مقبولیت آنها ارتباطی ندارد



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

## در فصل هشتم تأثیر آراء یونانیان و ایرانیان باستان بر نظریات خلافت، بررسی شده است؛ در این قسمت نویسنده،

## از آثار مستشرقین و اسلام‌شناسان غربی همانند فرای، بولت، لمبتون و برخی از محققان ایرانی و عرب سود جسته است





خلیفه است. استخلاف، شورا، اهل حل و عقد، از اهم روش‌هاست که پیرامون آنها نظریه‌پردازی شده. این روش‌ها، توسط خلفای راشدین اعمال شده است، یا لااقل آنها با این روش‌ها به خلافت رسیده‌اند. دوره‌ی امویان با عنوان «گزینش و تثبیت» ابتدا به طرح این سوالات می‌پردازد: «امویان به کدامیک از شیوه‌های خلفای راشدین متأسی شدند؟» «آیا امویان نظریه جدیدی را ابداع کردند؟» و در این صورت مبانی نظری آن چه بوده است؟ همچنین تطور نظریه خلافت و وجوه آن، در این دوره بررسی شده است. شیوه‌ی «استخلاف» بیش از سایر شیوه‌ها - مورد توجه بوده است گرچه امویان آن را به نظریه‌ی «ولایت عهدی» تقلیل دادند. در این دوره نظریه جدیدی نیز تحت عنوان «استیلا» مطرح می‌شود که بخشی از نظریه‌پردازی‌ها پیرامون آن صورت می‌گیرد.

این نظریه «از بارزترین دلایل تقدم امر واقع بر نظریه، در منظر اهل سنت» دانسته شده است (ص ۱۸۶). دوره‌ی عباسیان با عنوان «تقسیم قدرت و تدوین نظریات» مورد بحث قرار می‌گیرد. در این دوره دو مسأله حائز اهمیت بوده است: تدوین و صورت‌بندی نظریات مربوط به خلافت و تقسیم قدرت بین نهاد خلافت و سلطنت که دومی ناشی از محدود شدن سلطه‌ی خلفا بر اقصی نقاط بلاد مسلمین است. ماوردی در ارتباط با این تحول «امارت» را به «امارت استکفاء» و «امارت استیلا» تقسیم می‌کند. به علاوه او به نظریه‌پردازی در باب ولایت‌عهدی نیز می‌پردازد. از جمله حوزه‌های دیگری که از ابتدا مطرح بوده ولی مورد نظریه‌پردازی قرار نگرفته بود، مسأله عزل خلیفه است. ماوردی و باقلانی و غزالی و فلقشندی درباره‌ی آن به بحث پرداخته بودند و ایضاً وظایفی که برعهده‌ی خلیفه است مورد تفحص علمای اهل سنت قرار گرفته بود.

در فصل هشتم، تأثیر آراء یونانیان و ایرانیان باستان بر نظریات خلافت، بررسی شده است. در این قسمت نویسنده، از آثار مستشرقین و اسلام‌شناسان غربی همانند فرای، بولت، لمبتون و برخی از محققان ایرانی و عرب سود جسته است. تأثیر آیین مملکت‌داری ایرانیان، نقشی که مترجمان فارسی و عربی در برگرداندن متون کلاسیک ایران باستان، چون افسانه‌های هزار و یک شب، کلیله و دمنه، و نامه‌ی تنسر به عربی داشته‌اند و تأثیر این آثار بر اندیشه‌ها به بحث گرفته شده است.

در باب تأثیر یونانیان، به تأثیر آراء آنها بر برخی از فلاسفه اسلامی، چون فارابی، ابن‌سینا، و ابن‌رشد و ابن‌ماجد اشاره شده است که برخی از آنها از محدوده‌ی بررسی خارج و در مورد فارابی و ابن‌سینا آراء آنها، تأثیری بر اندیشه‌های خلافت نداشته است. دیدگاه‌های چند تن از محققان ایرانی و خارجی از جمله طباطبائی، روزنتال، وسل و کورین، در این باره هرچند به صورت مختصر طرح

شده است.

فصل نهم، با عنوان سخن آخر، درواقع نتیجه‌گیری تحقیق است. عمده نظریات خلافت از واقعه‌ی سقیفه تا جانشینی یزید به جای معاویه اولین خلیفه اموی شکل گرفته است. بعد از آن، مسایل فرعی در این حوزه طرح شده است. چون مسأله ولایت‌عهدی، نحوه‌ی بیعت، امامت استیلا و شرایط خلیفه. با گذر زمان است که نیاز به تدوین مجموعه‌هایی از آراء سیاسی و فقهی پیرامون خلافت ضروری می‌شود و اقدام ماوردی در تألیف احکام‌السلطانیه از این دست است. در مجموع نظریات اهل سنت در دو زمینه مشترک‌اند. یکی «ضرورت وجوب حکومت» به استثنای خوارج و معتزله، دوم، سعی و تلاش در جهت حفظ، تداوم و بقای جامعه‌ی مسلمین. در این دو قلمرو نوعی پارادایم (paradigm) ایجاد شده است. از ویژگی‌های اندیشه‌های اهل سنت موارد زیر است:

۱ - نبود شکل‌بندی‌های پیشینی

## به عقیده‌ی ناقد،

### ماندگاری برخی آثار

### و تازگی همیشگی آنها،

### در قوت روشی است که به کار برده‌اند،

### آنها توانسته‌اند

### با استخدام یک روش مناسب،

### واقعیت را به سخن وادارند،

### نه اینکه خود بر مسند قضاوت نشسته،

### واقعیت را تفسیر داده

### به جای واقعیت حرف بزنند؛

### کتاب

### به این دومی بسیار نزدیک شده است

در باب حکومت .

- ۲ - تاریخ‌مندی نظریات که رسالتش زمینه‌سازی مشروعیت حکومت است.
- ۳ - پرداختن به نظریه از متن وقایع به مثابه یک فرضیه بوده است.
- ۴ - دوران خلفای راشدین، دوران طلایی حکومت اسلامی است و ریشه‌ی اصلی نظریات در این دوره است.
- ۵ - مشروعیت خلافت با فعلیت یافتن آن عجین است.

#### نقد کتاب

در این قسمت تلاش می‌شود، کتاب بر اساس چند معیار نقد شود.

#### ۱- نقد کتاب از زاویه الزامات پژوهش

گفته شد که این پژوهش، رساله دکتری نویسنده و بنابراین یک پژوهش تجربی و پوزیتیویستی است. خود این مسأله دست ما را باز می‌گذارد که کتاب را از زاویه‌ی بایستگی‌ها (الزاماتی) که یک پژوهش تجربی دارد، نقد کنیم و برای اینکه معیارمان در این محث روشن‌تر شود، الزامات پژوهش را در دو مقوله:

- سازمان پژوهش

- روش پژوهش

دسته‌بندی می‌کنیم. درواقع پژوهش به ساختمانی تشبیه می‌شود که در یک نگاه، کلیت آن به چشم می‌آید و در نگاه دیگر، روشی که این کلیت، به‌وسیله‌ی آن پدید آمده است. ابتدا بحث را از سازمان پژوهش آغاز می‌کنیم.

#### ۱-۱ سازمان پژوهش

سازمان پژوهش (کلیت پژوهش) مرکب از عناصر ذیل است:

۱ - عنوان پژوهش

۲ - سؤال اصلی و سوالات فرعی پژوهش

۳- فرضیات پژوهش

۴- سازماندهی پژوهش

اولین شرط در این مقوله این است که بین این عناصر باید پیوستگی وجود داشته باشد تا در نگاه اول، یک کل منسجم و هماهنگ به چشم آید. طبیعی است که ناهماهنگی در این اجزاء مسیر پژوهش را از مسیری مستقیم به مسیری پرانحنا و پریچ و خم تبدیل می‌کند. عنوان کتاب «تحول مبانی مشروعیت خلافت از آغاز تا فروپاشی عباسیان (با رویکردی به آراء اهل سنت)» است. آنچه خواننده در نگاه اول به عنوان کتاب در ذهنش متبادر می‌شود این است که انتظار دارد، در کتاب ببیند که اولاً مبانی مشروعیت خلافت در دیدگاه اهل سنت چیست؛ ثانیاً این مبانی در دوران مورد بررسی، در صورتبندی نظریات، چه تحولاتی به خود دیده‌اند. به یک اعتبار، هسته‌ی اصلی تحقیق، به نظر می‌آید که «مبانی مشروعیت خلافت» و چگونگی «تحول» آنها است. آنچه که این انتظار را برآورده می‌سازد، سؤالات و فرضیات پژوهش است.

سؤالات اصلی پژوهش چنین طرح شده است:

۱- «[آیا] مجموعه نظریات مرتبط با نهاد خلافت براساس طرح ثابت و پیشینی بوده است؟»

۲- «[آیا] مشروعیت متکی بر نظریات از گونه پیشینی بوده است؟» (ص ۲) آنچه که از سؤالات اصلی برمی‌آید تعیین ثابت و پیشینی بودن یا نبودن نظریات مربوط به نهاد خلافت و ایضاً مشروعیت متکی بر این نظریات است و صحبتی از تحول مبانی مشروعیت خلافت که هسته‌ی اصلی پژوهش است،

در میان نیست. در واقع سؤالات به موضوعی دیگر که ارتباطی با عنوان اصلی پژوهش ندارد می‌پردازد و از گونه‌شناسی نظریات خلافت و مشروعیت مبتنی بر این نظریات بحث می‌کند.

براساس عنوان کتاب، سؤال اصلی پژوهش می‌توانست این‌گونه طرح شود؟

۱- مبانی مشروعیت خلافت از آغاز تا پایان عباسیان چه تحولاتی داشته است؟

۲- مبانی مشروعیت خلافت در نظرات اهل سنت چیستند؟

۳- این مبانی چگونه در این دوره‌ی زمانی متحول شده‌اند؟

و مسأله ثابت و پیشینی بودن نظریات خلافت می‌توانست به عنوان پیش‌فرض کل پژوهش مطرح باشد چرا که ماکدام نظریه‌ی سیاسی در باب حکومت را می‌توانیم بیابیم که نسبت بر شکل حکومت پیشینی نیست.

ابتداءً، پدیدار (حکومت یا خلافت) پدید می‌آید و سپس در باب آن نظریاتی طرح و

صورت‌بندی می‌شوند. این مسأله به اعتقاد ناقد، در باب کلیه نظریات سیاسی، حتی نظریاتی که آرمان‌گرایانه و ناظر بر وضعیت «فاضله» و «آرمانی» هستند، نیز مصداق دارد در این‌گونه نظریات متأثر از امر واقع، در ذهن نظریه‌پرداز، وضعیت مطلوب و آرمانی شکل می‌گیرد.

حتی اگر بخواهیم، در میدان عمل، ثابت و پیشینی بودن را هم اثبات کنیم باز در این صورت هم این اشکال وارد است که سؤال بسیار کلی است. ما اگر به جای «نهاد خلافت» در سؤال اول و به جای «نظریات خلافتی» در سؤال دوم، نهاد حکومت و یا سیاست و نظریات حکومتی و یا سیاسی را بگذاریم، سؤال کماکان قوت خود را حفظ می‌کند. در حالی که در پژوهش تجربی، سؤال باید کاملاً خاص، جزئی و دقیق و ناظر بر یک موضوع کاملاً تعریف شده و دقیق باشد.

این وضعیت به فرضیات پژوهش نیز سرایت کرده است - فرضیاتی که می‌توانست پیش‌فرض باشد. در فرضیه‌ی یکم، مانند سؤال اول، باز اگر جای «نهاد خلافت» را با نهاد حکومت و یا سیاست عوض کنیم، فرضیه کماکان، معتبر و بدون تغییر می‌ماند. (ص ۲) در حالی که فرضیه، جواب به یک سؤال جزئی و دقیق است و نباید مانند شاه کلید برای هر قفلی مناسب باشد. فرضیه دوم نیز همین‌گونه است. به جای «خلافت» در جمله اول این فرضیه، سیاست، حکومت، علم، فلسفه و هر چیزی که پیرامون آن نظریه‌پردازی شده می‌توان گذاشت و فرضیه‌ای قابل تحقیق داشت. (ص ۲) فرضیه مانند سؤال در پژوهش تجربی، خاص و ویژه است و نتایج آن، در صورتی که به اثبات برسد، فقط ناظر به یک مورد جزئی و خاص است و یا به تعبیر دیگر، بر یک وضعیت از وضعیت‌های متعدد و متنوعی که یک نوع خاص، می‌تواند داشته باشد دلالت دارد، و قابل سرایت به انواع دیگر و وضعیت‌های دیگر نیست. درحالی که ما می‌دانیم، فلسفه و علم، حکومت و خلافت انواع مختلف هستند، ولی فرضیه مذکور در باب تمام آنها می‌تواند آزمایش شود و ای بسا که نتایج آن یکسان باشد. در بحث روش دوباره به مقوله‌ی «پیشینی» باز خواهیم گشت.

بنابراین تا این جای کار انسجام بین عنوان پژوهش و سؤالات اصلی و فرعی و فرضیات پژوهشی وجود ندارد. حتی پس از پایان یافتن کتاب نیز هیچ‌جا به طور صریح و روشن «مبانی مشروعیت خلافت» دسته‌بندی نشده است. بحث بیشتر به تحولات نظری در باب «خلافت» پرداخته است. تا مبانی مشروعیت خلافت آنچه از متن کتاب برمی‌آید، قسمت اصلی مباحث به پیدایی و تطور نظریات پرداخته است در حالی که، متغیر اصلی پژوهش «تحول» در «مبانی مشروعیت خلافت» است. این مسأله در هدف پژوهش که در کتاب ذکر شده نیز قابل مشاهده است. در صفحه ۲، در باب هدف پژوهش چنین

## عمده نظریات خلافت در محدوده‌ی زمانی واقعه‌ی سقیفه تا جانشینی یزید به جای معاویه، اولین خلیفه اموی، شکل گرفته است



هسته‌ی اصلی این مطالعه،  
مبانی مشروعیت خلافت  
و چگونگی تحول آن است،  
اما سؤالات و فرضیات این پژوهش  
رابطه‌ی مستقیمی  
با این هسته ندارند



آمده است:

«پژوهش حاضر درصدد آن است که پیدایش و تطورات خلافت را در قالب نظری و در پیکره‌ی زنده‌اش به کمک کلمات ترسیم نماید.» در حالی که بر اساس عنوان کتاب، هدف پژوهش می‌بایست پیدایش و تطورات مبانی مشروعیت خلافت... می‌بود. به یک اعتبار، مبانی مشروعیت خلافت اخص از نظریات خلافت است و رابطه‌ی بین آن دو «عموم و خصوص من وجه»، و «مطلق» به تعبیر منطقی است. اکنون به سازماندهی پژوهش بپردازیم.

به جز فصل اول که به بررسی پیشینه‌ی پژوهش و منابع پرداخته است و نویسنده، زحمت زیادی را متحمل شده به طوری که تقریباً اکثر منابع بررسی شده است، براساس عنوان پژوهش و سؤالات پیشنهادی، سایر فصول به این ترتیب می‌توانست باشد.

۱ - یک فصل به بررسی چگونگی تحول مفاهیم و نظریات (به عنوان چارچوب نظری بحث) اختصاص پیدا می‌کرد.  
۲ - در فصل دیگر، مبانی مشروعیت خلافت طرح می‌شد.  
۳ - در فصل سوم به چگونگی تحول مبانی مشروعیت در دوران تاریخی (از آغاز خلافت تا پایان عباسیان) پرداخته می‌شد.  
۴ - و در آخر نشان داده می‌شد که چگونه این تحول در مبانی مشروعیت صورت گرفته است. و از لحاظ معنایی این مبانی چه تحولی پیدا کرده‌اند.  
براساس سؤالات و فرضیات طرح شده هم، فصلی در جهت اینکه چگونه برخی از نظریات از مقوله پیشینی و ثابت و برخی پسینی‌اند، به عنوان چارچوبی نظری طرح ضروری بود. در حالی که به این تعبیر، کتاب فاقد فصلی است که استخوان‌بندی نظری طرح در آن تدوین شده باشد. البته در فصل دوم با عنوان ضرورت حکومت و مشروعیت حکومت، مباحثی به مشروعیت اختصاص یافته، لکن مبانی مشروعیت به صورت واضح و روشن تبیین نشده است. مباحث فصل سوم تا هشتم بر اساس فرضیات و سؤالات طرح شده موجود در کتاب ضروری‌اند و به جا طرح شده‌اند. منتهی در عنوان فصل چهارم و پنجم صحبت از «استقرار قدرت»، «انتقال قدرت» شده است که به نظر می‌آید، مفاهیمی از حوزه جامعه‌شناسی سیاسی‌اند و در بررسی مطالب طرح شده نیز، از دیدگاه جامعه‌شناسی سیاسی به بررسی تاریخ این دوران پرداخته شده است که می‌بایست برای خواننده فضای معنایی این مفاهیم روشن می‌شد. چرا که این مفاهیم، قالب تحلیلی خود را بر واقعیت تحمیل می‌کنند.

فصل هشتم با عنوان «سنجش تأثیر آراء ایرانیان و یونانیان باستان، بر نظریات خلافت»، در صورت ضروری تشخیص دادن آن، باید تأثیر این نظریات بر تحول مبانی مشروعیت خلافت بررسی می‌شد. و حتی در این صورت هم، به نظر می‌رسد که این فصل، موضوعش بسیار کلی است و خود به عنوان موضوع یک پژوهش (رساله) مستقل می‌تواند در نظر گرفته شود و طبیعی است

که در حجم ۱۸ صفحه (۲۱۸ تا ۲۳۵) نمی‌توان به طور کامل حق مطلب را ادا کرد.

در فصل نهم، که در واقع نتیجه‌گیری پژوهش است، خواننده انتظار دارد ببیند، سرانجام چگونه مبانی مشروعیت خلافت متحول شده و در طول این دوره‌ی زمانی (از آغاز خلافت تا پایان عباسیان) چه تحولات و سرنوشتی داشته است؛ در حالی که به طور اخص به چنین چیزی پرداخته نشده است.

در کتابنامه نیز رسم بر این است که مقالات از کتاب‌ها، جدا می‌شوند. البته این مسأله‌ای ذوقی نیز دانسته شده و از این جهت ایرادی به کتاب وارد نیست.

#### ۲-۱ روش پژوهش

اصولاً پژوهش‌هایی که در حوزه‌ی علوم انسانی صورت می‌گیرند، بدون روش، راهی به مقصود نمی‌برد. منتها برای اینکه یک پژوهش مسیر مستقیمی را طی کند روش پژوهش، باید در ابتدا کاملاً روشن باشد. در رابطه با روش پژوهش در ص ۹ آمده است «ماهیت موضوع مورد انتخاب برای پژوهش، می‌تواند از دو روش به طور ترکیبی سود جست شود. همان‌گونه که پیش از این آمد، گویا کردن «متن دفاع» در چارچوب خلافت، یک ضرورت بود. لذا روش تحقیق و تحلیل تاریخی پیش گرفته شد و از آن رو که گویا کردن متن وقایع در خدمت فرضیه تأخر نظریات خلافت نسبت به «امر واقع» قرار گرفته استفاده از روش نظری و نظریه‌پردازی اجتناب‌ناپذیر گردید. پس ترکیب روش تاریخی - نظری برای پژوهش مناسب شناخته شد.»

ملاحظه می‌شود که در سه جا صحبت از روش مطرح شده است. در یک جا، برای مطالعه تاریخ، «روش تحقیق و تحلیل تاریخی» مطرح شده است. در حالی که واقعاً خواننده منظور از این روش را نمی‌فهمد. آیا ما به دنبال شرح دقیق یک واقعه‌ی تاریخی هستیم، یا کمک شواد و امکاناتی که تاریخ در اختیارمان می‌گذارد، یا به دنبال علت‌یابی وقایع تاریخی هستیم و در فرض دوم آیا از دیدگاه فلسفه‌ی تاریخ می‌خواهیم بحث کنیم یا جامعه‌شناسی تاریخی یا علم تاریخ؟ در این رابطه اصلاً بحثی نشده است. در قسمت دیگر صحبت از «روش نظری و نظریه‌پردازی» شده است منظور از روش نظری چیست و با ابهام بیشتر منظور از «روش نظریه‌پردازی» چیست.

در پژوهش‌های علوم انسانی، یا ما خود صاحب یک نظریه هستیم و می‌خواهیم در چارچوب آن، وقایع و پدیدارها را مطالعه کنیم و یا از نظریات دیگران، برای مطالعه واقعیت کمک می‌گیریم. و یا قصد مطالعه واقعیت برای رسیدن به یک نظریه را داریم. تا آنجا که از جمله‌ی کتاب (ص ۹) درخصوص «روش پژوهش» استنباط می‌شود، هدف، آخرین مقوله مذکور [مطالعه واقعیت برای رسیدن به نظریه] نیست. متن پژوهش هم این را نشان می‌دهد که به کمک واژگانی که از حوزه‌های جامعه‌شناسی و سایر معارف که هرکدام بار معنایی خاص خود را دارند، پژوهش انجام گرفته است. بنابراین ما راهی جز

### در فصل نهم،

که در واقع نتیجه‌گیری پژوهش است،  
خواننده انتظار دارد ببیند،

سرانجام چگونه

مبانی مشروعیت خلافت متحول شده

و در طول این دوره‌ی زمانی

(از آغاز خلافت تا پایان عباسیان)

چه تحولات و سرنوشتی داشته است؛

در حالی که به طور اخص

از چنین چیزی بحث نمی‌شود

انتخاب یکی از دو شیوهی دیگر نداریم که کتاب به این معنا فاقد هر دو است. «همچنین، ابهام در باب «روش تاریخی - نظری» واقعاً منظور از روش تاریخی نظری چیست، اجزا و عناصر سازندهی این دستگاه که به کمک آن پژوهش می‌خواهد انجام شود، کدام است. پیش‌فرض‌ها و مفروضات این روش چیست؟ مرکز ثقل این روش روی چه چیزی متمرکز است؟ مبادی مطالعه در این روش کجاست؟ و سوالاتی از این دست که در بحث روش باید برای خواننده روشن شود.

از این دیدگاه، کتاب، فاقد یک روش مشخص و منسجم است و همین ابهام در روش، در پردازش مطلب باعث شد که خواننده کمتر بتواند با متن وقایع به گفت‌وگو بنشیند. همه جا سایه‌ی مؤلف، همراه با متن دیده می‌شود. و هر جا که واقعیت می‌خواهد سربرآورد، با استنباطات و تفسیرهای مختلف و علت‌یابی‌های مؤلف رو به رو می‌شود. و در واقع ابهام در روش باعث شده که تحقیق را بتوان به جاده‌ای تشبیه کرد، که گرچه مسیر کلی آن روشن است اما فقط جای نقاطی اندک از آن هوبناست و به کمک همین نقاط اندک، مسیر آن مشخص می‌شود، سایر قسمت‌ها، در زیر شن‌های روان پنهان شده است. این شن‌های روان، استنباطات و تفسیرهای متنوع و فراوان مؤلف است. این آزادی اظهارنظر به خاطر فقدان یک چارچوب روشی مشخص است.

به عقیده‌ی ناقد، ماندگاری برخی آثار و تازگی همیشگی آنها، در قوت روشی است که به کار برده‌اند، آنها توانسته‌اند با استخدام یک روش مناسب، واقعیت را به سخن وادارند، نه اینکه خود بر مسند قضاوت نشسته، واقعیت را تفسیر داده به جای واقعیت حرف بزنند؛ کتاب، به این دومی بسیار نزدیک شده است.

## ۲- نقد دیدگاه مؤلف

از این دیدگاه، واقعاً نمی‌توان کتاب را بررسی کرد، چرا که همان‌گونه که شرح داده شد، طرح فاقد یک استخوان‌بندی نظری برای پژوهش است، لذا، به روشنی به دیدگاه مؤلف هم نمی‌توان پی برد که از چه منظری بررسی را آغاز کرده است. فقط در سوالات و فرضیات مطروحه صحبت از نبودن نظریات و مشروعیت متکی بر نظریات خلافت شده است. معادل واژه‌ی «پیشینی» نیز آورده شده است (apriori) از این جا به ذهن ناقد رسید که شاید قصد مؤلف، بررسی تحول مبانی مشروعیت خلافت، در قالب نظریه‌ی کانت در باب معرفت‌شناسی بوده است. در این جا، همان‌گونه که قبلاً گفته بودیم که به بحث در مقوله‌ی «پیشینی» باز خواهیم گشت، بحث موجزی در این باب از منظر کانت طرح می‌کنیم. کانت در باب چگونگی حصول شناسایی، معتقد است که هرگونه شناسایی با تجربه آغاز می‌شود و هیچ شناسایی پیش از آزمون به دست نمی‌آید. اما با اینکه شناسایی‌ها، براساس تجربه حاصل می‌شوند و بدون آزمون ما به هیچ شناختی دست نمی‌یابیم، این خود دلیل اینکه تمام شناسایی‌ها ناشی از تجربه‌اند، نیست. ممکن است شناسایی تجربی ما ترکیبی از آنچه که به تعبیر کانت «تأثرات حسی» نامیده شده و آنچه که ذهن خود ما به آن اضافه می‌کند باشد. البته چیزهایی را که ذهن بر شناخت واقعیت تحمیل می‌کند، زمینه‌اش را همین «تأثرات حسی» فراهم می‌کنند. اما خود آنها از زمره تأثرات حسی نیستند. بنابراین بخشی از شناسایی ما از واقعیت، محصول تجربه نیستند، بلکه فارغ از تجربه‌ی حسی‌اند. کانت این مقوله از شناسایی را شناسایی apriori یا فارغ از تجربه می‌نامد که در مقابل شناسایی مبتنی بر تجربه که کانت آن را aposteriori می‌نامد، قرار دارند. aposteriori، شناسایی «پس از تجربه» است. شناسایی نوع اول، از هرگونه تجربه‌ی آزاد است و در حالی که شناسایی نوع دوم پس از تجربه حاصل می‌شود و تنها از راه تجربه به دست می‌آید. از ویژگی شناسایی نوع اول، که کانت آن را ناشی از امکانات ذهنی می‌داند، یکی

«کلیت» است و دیگری «لزوم»، اگر قضیه‌ای کلی بود و لازم، آن قضیه، از گونه معرفت apriori است. مانند اینکه «هر جسمی گستردگی دارد» این قضیه از جمله قضایای فارغ از تجربه است. چرا که محمول آن، در خود موضوع نهفته است. یعنی تصور جسم، تصور گستردگی را نیز در خود دارد. ثانیاً، کلی است و استثنابردار نیست. ثالثاً، نمی‌توان جسمی را تصور کرد که گستردگی نداشته باشد. ۱ در مقابل، قضایای تجربی، این دو ویژگی را ندارند، چون از روش استقرایی به دست می‌آیند، اولاً کلیت ندارند، ثانیاً استثنابردارند.

قضایای تجربی معمولاً از نوع قضایای ترکیبی هستند. یعنی از تصور موضوع به تصور محمول آن نمی‌رسیم. مانند اینکه «جسم سنگین است» ما از تصور جسم، وزن را تصور نمی‌کنیم. ممکن است جسمی باشد که وزن نداشته باشد. در حالی که قضایای فارغ از تجربه تحلیلی هستند یعنی از تصور موضوعشان پی به محمولشان می‌بریم، مانند قضیه‌ای که ذکر شد.

از دیدگاه کانت شناسایی تجربی، همواره جزئی و اتفاقی است و لذا نمی‌توان از آن به قضاوتی کلی رسید. می‌توان گفت، تاکنون که آزمایشی کردیم، وضع این‌گونه است، ولی درباره‌ی این که در آینده نیز این‌گونه خواهد بود، قادر به اظهارنظر نیستیم. ۲

اکنون با توجه به همین مختصر که ذکر شد، ما چگونه می‌توانیم نظریات خلافت را از مقوله‌ی قضایای تجربی بدانیم. طبیعی است که بررسی این‌گونه‌ای، بسیار کار مشکل و دقیقی را می‌طلبد که شرط اول آن، تبیین درست فضای مفهومی، واژگانی است که به کار می‌بریم و در یک کلام، ساخت نظری طرح که الگو و راهنمای پژوهش است. در کتاب فقط به آوردن یک مفهوم اکتفا شده و هیچ سعی نشده است که حدود و ثغور معنایی آن روشن شود که فرض مثال، با عنایت به دستگاه معرفت‌شناسی کانتی طرح شده است و یا کاربرد آن، فقط مسأله‌ای ذوقی و مطابق خواست مؤلف بوده است.

## ۳- نکاتی دیگر در باب کتاب و مؤلف

«عیب می‌چون که بگفتی، هنرش نیز بگوی»

البته اینها، انتقاداتی بود که از دید ناقد با معیارهایی که به دست داده شد و در یک پژوهش کاملاً علمی، معمولاً رعایت می‌شود، طرح شد. و طبیعی است که برای بهتر شدن کار مطرح شد و از بعد دیگر طبیعی است که هر اثری در چاپ اول، اشکالاتی داشته باشد که مؤلف با آگاهی از آن، در چاپ‌های بعدی می‌تواند آن را مرتفع سازد.

از ویژگی‌های مؤلف کتاب، جسارت به خرج دادن در انتشار تحقیقات است. در حالی که بسیاری از هم‌دوره‌ای‌های ایشان، نیز رسالاتی داشته‌اند، و چنین جسارتی که اثر خود را در معرض سنجش افکار قرار بدهند، نداشته‌اند. همین جسارت، نشان از روحیه انتقادپذیری مؤلف دارد. در مورد کتاب، نیز برخی از مباحث آن البته بدون توجه به نقایص - برای آگاهی یافتن به تاریخ و پیشینه‌ی این‌گونه بحث‌ها بسیار مفید است. بخصوص که جامعه‌ی ما هم‌اکنون درگیر این چنین موضوعاتی در باب حکومت است و شباهت زیادی بین دیدگاه‌های مطرح شده در حال، با گذشته وجود دارد و کتاب در این زمینه مفید است و توانایی و قابلیت معرفی برای درس اندیشه‌های سیاسی را دارد.

پی‌نوشت:

۱- رجوع کنید به: میرعبدالحسین نقیب‌زاده (۱۳۶۴)، فلسفه کانت، تهران، انتشارات آگاه، صص

۱۶۰، ۱۵۹.

۲- همان، ص ۱۶۱.